

فصل چهاردهم مسئله گناه است

مشاوره مسیحی یعنی جنگ

مشاوران مسیحی نباید فراموش کنند که کارشان مخالف نفس، دنیا، و شیطان است. جنگشان نه تنها با گوشت و خون است (این قسمت بقدر کافی مشکل هست)، بلکه همچنین با قدرتهای تاریک ماورای طبیعی است.

افسیان 6

12: زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می جنگیم.

نتیجتاً باید قبول کرد که جلسات مشاوره مسیحی صحنه جنگ را فراهم می سازند. مشاور باید خود را سرباز مسیح بداند که در صحنه جنگ مشغول نبرد است و در این جنگ، تنها اسلحه کامل خدا را لازم دارد. مشاوران دیگر (روانشناسانی که در نام مسیح کار می کنند) نه تنها چنین اسلحه ای را ندارند، بلکه از طبیعت واقعی آن بی خبرند. در حقیقت سربازان دشمن به حساب می آیند و نمی توان قبول کرد که قادر به رهائی مسیحیان از چنگال شیطان می باشند (1) دشمن را باید در تمام اشکال و زمینه هایش شکست داد. مشاوران مسیحی نباید اجازه دهند که او از فرصت استفاده کند:

دوم قرنیتان 2

11: تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا از ترفندهای او بی خبر نیستیم

یا به او اجازه دهند تا نفوذ کند:

افسیان 4

27: و ابلیس را مجال ندهید

یکی از راه های پدافند در مقابله با دشمن، آشنائی با حيله های اوست ("زیرا از ترفندهای او بی خبر نیستیم"). چنین کاری نیاز به آشنائی با کلام خدا و طرق عملکرد شیطان دارد. مشاوران مسیحی باید با زمینه های گناه آشنا شوند. این زمینه ها را می توان در گذارشی که از اولین گناه دردست داریم بدست آورد (پیدایش 3). در نتیجه لازم است داستان را از نو دنبال کنیم تا مسائلی که مربوط به آن می باشند را درک نماییم.

بیشبرد زندگی نفسانی

اساس اولین گناه انسان چنین بود: آدم و حوا ترجیه دادند رضایت میل و آروزی خود را بدست آورند. شیطان التماس به "هوای نفس، و هوسهای چشم" نمود:

پیدایش 3

6: و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.

اول یوحنا 2

16: زیرا هر چه در دنیاست، یعنی هوای نفس، هوسهای چشم و غرور ناشی از مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست.

در مقابل آن نیز امر خدا این بود:

پیدایش 2

17: اما از درخت معرفت نیک و بد زهار نخور، زیرا روزی که از آن خوردی، هر آینه خواهی مرد.»

اختیاری که به آدم و حوا داده شده بود، همان است که امروزه به ما داده شده است. این دو نمونه از اخلاق مخالف با هم است که در جهان وجود دارد؛ دو مذهب مخالف با هم و دو نوع زندگی گسسته و مجزا از هم. یکی می گوید "من مطابق با احساسم زندگی می کنم"؛ و دیگری می گوید "من مطابق با آنچه خدا می گوید زندگی می کنم". وقتی آدم گناه کرد، زندگی که مطابق با اوامر خدا و محبت بود را رها کرده، و زندگی که مطابق با امیال و احساسات است را فرا گرفت. تنها دو نوع زندگی وجود دارد: زندگی که انگیزه آن احساسات است که تمایل بر خود دارد و گناه را ایجاد می کند، و زندگی که انگیزه آن اطاعت از خدا است و بر اساس نیک مطلق است (نسبی نیست)(2).

زندگی که بر طبق احساس پیش رود مانع بزرگی در خداشناسی و خداگانگی است، و موردی است که مشاوران همیشه باید در مد نظر داشته باشند و با آن مبارزه کنند. طریق زیرکانه شیطان این است که انسان را مجاب می کند که نمی تواند آنچه خدا می خواهد را انجام دهد، چون احساس خوبی نسبت به آن ندارد، و یا آنکه باید آنچه احساس خوبی از آن دارد را انجام دهد چون راه دیگری برایش نیست.

معمولاً موضوع در خفا می ماند و خود را نشان نمی دهد، و ابتدا با استدلالی صحیح و قابل پذیرش ظاهر می شود. بعنوان مثال، زن و شوهری ممکن است بگویند، "بنظر می آید که موردی برای ادامه زندگی زناشویی ما نمانده - نه احساسی - نه مهر و محبتی - هیچ"، و نتیجتاً انتظار داشته باشند که مشاور تصدیق کند که طلاق تنها راهی است که برایشان مانده. اگر بتوانند او را هم فکر با خود کنند، وجدان آسیب دیده شان میتواند نسبت به آنچه تصمیم به آن گرفته اند آرامی یابد. ولی مشاور مسیحی در جواب می گوید، "از شنیدن آن متأسفم. نتیجتاً بهتر است هر چه زودتر به گناه خود اعتراف کرده و بیاموزید چگونه یکدیگر را بار دیگر دوست بدارید". معمولاً پس از شنیدن این حرف متعجب می مانند.

"ولی مگر شما نشنیدید چه گفتیم؟ ما یکدیگر را دوست نداریم".

"بله من شنیدم، ولی آن ربطی به موضوع ندارد؛ خدا امر کرده که شما یکدیگر را محبت نمائید. وقتی آموختید چگونه این کار را انجام دهید، احساسات شما نیز در راستای آن واقع خواهد شد. محبت با احساس شروع نمی شود. محبت با دادن از خود (وقت، مال، جان) شروع می شود".

"منظورتان این است که ما مجبوریم با وجود آنکه همدیگر را دوست نداریم، با هم زندگی کنیم؟"
"دقیقاً"

"این دورویی نیست؟"
"خیر، این اطاعت از حکم خدا است که گفته:"

افسیان 5

25: ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن‌گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود،

پرویز خان، خدا گفته که شما باید به شیرین خانم محبت کنید. محبت از شوهر آغاز می شود همانگونه که عیسی آن را نشان داد.

اول یوحنا 4

19: ما محبت می‌کنیم زیرا او نخست ما را محبت کرد.

"خیر، من هیچوقت نخواهم توانست او را آنگونه محبت نمایم"
"پس در نتیجه از پائین ترین درجه محبت شروع خواهیم کرد:"

متی 5

44: اما من به شما می‌گویم دشمنان خود را محبت نمایید و برای آنان که به شما آزار می‌رسانند، دعای خیر کنید،

"شما اگر شیرین خانم را دشمن خود بدانید، باید به او محبت کنید. متوجه شده اید که راه فراری وجود ندارد؟ خدا امر کرده که ایمانداران باید محبت کنند، حتی در خصوص دشمنانشان. ولی خدا خود وعده داده که شما را یاری خواهد کرد تا دوباره محبت به یکدیگر را بیاموزید. اما در ابتدا باید نسبت به گناهی که کرده اید توبه کنید. سپس می‌توانید از خدا بخواهید شما را در راه خودش که محبت است یاری کند."
"ولی برای من خیلی مشکل می باشد"

اشکال در این است که احساس خود را شامل تصمیم خود کرده اید، و احساس به شما می‌گوید نه. ولی محبت با احساس شروع نمی‌شود. این دروغ را از زندگی دنیوی خود وارد زندگی مسیحی خود کرده اید. شما شخصیت دنیوی خود را با غسل تعمید به دنیا مرده اعلام کردید."

غلاطیان 2

20: با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.

"شما شخصی مسیحی هستید، و باید تابع قوانین و معیار های خدا زندگی کنید. محبت خدا از بدست آوردن شروع نمی‌شود. به عکس، محبت خدا با دادن شروع می‌شود. خدا آنقدر جهانیان را محبت نمود که فرزند یگانه خود را داد (یوحنا 3 : 16 الف). شما می‌توانید بیاموزید چگونه وقت، مال، و مصلحت خود را برای شیرین خانم صرف نمائید. وقتی آن را انجام دادید، خواهید دید که احساس شما نیز نسبت به او تغییر کرده

است. ولی توجه داشته باشید که آنچه برای شیرین خانم می کنید، میوه محبت است و نه ریشه آن. ریشه آن در خدا است که از طریق عیسی مسیح و روح القدس در شما کاشته شده است. این گنجی است که خدا بر درون شما گذاشته است. ولی شما باید از آن استفاده نیز بکنید و در این راه قدم بردارید. برکت در عمل و انجام کاری است که خدا امر نموده. وقتی با محبت خود در شیرین خانم (و او در شما) شروع به سرمایه گذاری کنید، احساسات یکدیگر نیز نسبت به هم پر از محبت خواهد گردید."

متی 6

22: زیرا هر جا گنج توست، دل تو نیز آنجا خواهد بود.

"خوب شاید، ولی باز بنظر من دورویی می آید. با وجود آنکه احساس خوبی نسبت به آن ندارم آن را انجام می دهم!"

"خیر، اطاعت از خدا هیچوقت دورویی نمی تواند باشد. شما گول شیطان را خورده اید. من تقریباً هر روز، خلاف احساسم (که بمن می گوید به خواب خود ادامه دهم)، از تخت خواب پائین آمده و روزم را شروع می کنم. آیا این کار مرا شخص دورویی می کند؟"

"خیر."

"وقتی شخص دورویی می شوم که به همه بگویم من دوست دارم صبح ها از خواب بیدار شوم. ولی وقتی مطابق با کلام خدا رفتار کنم و واقعاً کاری را برای دشمن خود بکنم یا چیزی را به او بدهم (لیوان آب یا تکه نان) با وجود آنکه در ابتدا احساس بدی نسبت به او دارم، آیا این مرا دورو می کند؟"

"خیر."

"پس چیست که مرا دورو می کند؟"

"وقتی بگوئید که احساس خوبی را نیز نسبت به آن دارید."

"کاملاً صحیح. در نتیجه می بینید که در محبت کردن دورویی وجود ندارد. دروغ شیطان را ملاحظه کرده اید؟ او می گوید شما نمیتوانید بر خلاف احساس خود اقدام به کاری کنید. او می خواهد با محدودیت هایتان شما را شکست بدهد. ولی خون عیسی مسیح قیمت آزادی شما را پرداخت، اینطور نیست؟ نتیجتاً شما می توانید شیرین خانم را دوباره محبت کنید و زندگی زناشویی خود را حتی در مقام بالاتری از قبل قرار دهید."

مشاوره ای که بر مبنای احساس استوار است

مشاوره ای که بر اساس احساسات شخص استوار است (و متأسفانه بیشتر اینگونه می باشند) (3) آلت دست شیطان می شود، همانگونه که به آدم و حوا دسترسی پیدا کرد. تشویق ایمانداران به احساس گرائی طرفداری از شیطان، پیشبرد مقاصد او، و شکست ایماندار در زندگی روحانیش است. وقتی توجه را بر احساس می گذاریم، طرفداری از خود مسئله کرده ایم و نه راه حلی که دارد. بجای آن، مشاور مسیحی کلام خدا را بخاطر می آورد:

رومیان 6

12: پس مگذارید گناه در بدنهای فانی شما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنید.

بنظر شما، مشاور مسیحی به عیسو چه نصیحت می کرد؟

عبرانیان 12

16: هوشیار باشید که هیچیک از شما فاسدی یا همچون عیسو دنیوی نشود که به خاطر کاسه‌ای آش، حق پسر ارشد بودن خود را فروخت.

حایم گینوت، نویسنده معروف کتاب های تربیت اطفال، یکی از این احساس گرایان است. او والدین را آموزش به احساس گرائی می دهد. و هر چند خواندن و شنیدن استدلال های او بنظر درست می آید، در عمل می بینیم که شکست می خورند. البته اعتراف به آنکه "وضع موجود درست نیست" جای خود را دارد، اما تمرکز بر احساسات فرزند، ممکن است شانه خالی کردن از مسئولیتی که والدین نسبت به آموزش شناخت و حل مسائل زندگی فرزندان شان دارند نیز باشد. هر چه زودتر بتوان فرزند را آموخت تا طریق زندگی خودش را در دست بگیرد و نگذارد احساسات او حاکم بر رفتارش بگردد، برایش بهتر خواهد بود(4).

تصمیم گیری

دو نوع زندگی که در دنیا وجود دارد را باید مقابل ایماندار قرار داد. تکلیف خانگی "راهنمای زندگی بر طبق اولویت ها" به این کار کمک خواهد کرد(5). این تکلیف تضاد میان طریق تصمیم گیری مطابق با کلام خدا و امیال انسانی (که معمولاً مخالف کلام خدا است) را مکشوف می نماید. در رابطه با تصمیم گیری صحبت زیادی می توان کرد، و لازم است کتابی در این مورد نوشته شود. نکته مهمی که می توانم اضافه کنم این است که باید با تصمیم عجولانه و یا تصمیمی که با یأس و ناامیدی همراه است اکیداً مخالفت کرد. تنها زمانی که ایماندار اطمینان دارد، آنوقت است که دست به انجام کاری میزند. در غیر این صورت دستخوش احساسات و عوامل موجود گشته و همراه با شک و تردید اقدام خواهد کرد.

رومیان 14

23: اما کسی که درباره خوردن خوراکی دچار تردید است، اگر آن را بخورد محکوم می شود، زیرا با ایمان نخورده است و آنچه از ایمان نباشد، گناه است.

و هنگام اتخاذ تصمیمی که برابر با کلام می باشد، نباید دو دل بود، صرفنظر از آنکه نتیجه آن چه خواهد شد و یا چه احساسی نسبت به آن موجود است. مسیحیان تصمیمات اشتباه خود را عموماً بخاطر احساس و یا احتمالاتی که پیش خواهد آورد می کنند. احساسات انسان همیشه در نوسان است و بعضی مواقع اثرات منفی ببار می آورد. بعضی مواقع احساس برانگیخته از موردی، اثر بر تصمیم در مورد دیگر می کند. تنها راهی که بتوان زندگی ثابت و پایداری را داشت، این است که سر سپرده آنکه ما را آفرید، شد (که معمولاً با مخالفت احساسات ما آغاز می شود). اگر اجازه داد فراز و نشیب های زندگی ایماندار (که جز زندگی همه می باشد) بدون رسیدگی ادامه یابند، بزرگتر و نهایتاً او را از پای در خواهند آورد.

طریق تصمیم گیری مسیحی

(آیات زیر را بخوانید و سپس آنچه بنظر خود میرسد را بنویسید)

عبرانیان 11

24: "با ایمان بود که موسی هنگامی که بزرگ شد، نه خواست پسر دختر فرعون خوانده شود"

25: "او آزار دیدن با قوم خدا را بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد."

26: "و رسوایی به خاطر مسیح را با ارزش تر از گنجهای مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود."

27: "با ایمان بود که او بی آنکه از خشم پادشاه بهر اسد مصر را ترک گفت، زیرا آن نادیدنی را همواره در برابر چشمان خود داشت."

بر طبق امیال

تصمیم گیری چنین آغاز می شود:

من چه می خواهم

نظر خود را بنویسید:

انتخاب: لذت های امروزه و نادیده گرفتن رنج های ابدی

نظر خود را بنویسید:

بر طبق کلام خدا

تصمیم گیری چنین آغاز می شود:

خدا چه می خواهد

نظر خود را بنویسید:

انتخاب: تحمل رنج و دشواری های امروز برای آسایش و لذت های ابدی

نظر خود را بنویسید:

اگر شما نیز باید تصمیم بگیرید، چگونه انجام خواهید داد؟

زمینه های مختلف گناه

زمینه های مختلف گناه از زندگی که مطابق با امیال است سرچشمه می گیرد. وقتی به فصل سوم کتاب پیدایش رجوع کنیم، زمینه های اصلی آن را پیدا می کنیم:

1. آدم و حوا گناه کردند چون کلام خدا را رد کردند...
حال مهم نیست دلیل طغیان بر ضد خدا بود و یا شک و دست کم گرفتن اوامر او. همه نوع رد کردن کلام خدا، با هر نیتی که باشد، نهایتاً رد کردن خود خدا است.
2. این رد کردنشان نتیجه و خیمی را ببار آورد، بر درونشان و هم بیرونشان...
بیرونشان، دادرسی خدا، اخراج از باغ، نفرین شدن زمین، و کدورت ارتباط میان زن و شوهر بود. بر درون، طبیعتشان فاسد گردید، با همه عواقب زهرآلودی که ناشی از آن می شود، همراه وجدان ناراحت نسبت به عمل ناشایستی که ایجاد شده بود. هر یک از این موارد نیز زمینه گناهان دیگری شدند. در هم پیچیدن مجموعه این گناهان زندگی را مشکل و خطرناک نمود(6).
3. آدم فرار کرد، پنهان شد و دوری کرد، و سرپوش گذاشت...
شریران همیشه حاضر به فرارند، حتی در جایی که کسی دنبالشان نکرده است. ولی به یاد داشته باشید که امروزه بسیاری از ایمانداران نیز به طرق مختلف فرار می کنند. البته طرق امروزه شاید ماهرانه و پیچیده تر باشد، ولی مشاوران مسیحی می دانند که برگ انجیر را باید جویای شد. او تعداد بی شماری از الگوهای طفره و پرهیزکاری را می بیند. ایماندار ممکن است بجای درخت، خود را با بهانه های عقلانی پنهان کند، ولی به هر حال خود را پنهان کرده است. ایمانداران هنوز نیز فرار می کنند(7).
4. تقصیر را بر دیگری گذاشت. آدم در جواب گفت، "...
تقریباً تمام روابط زناشویی که دستخوش اختلال شده اند از تقصیر گرائی بدور نمی باشند. آنان یکدیگر، اشخاص ثالث، اوضاع و احوال، و همه چیز جز خودشان را مقصر خواهند داشت. و نهایتاً این تقصیر به کسی جز خدا ختم نمی گردد. وظیفه مشاور مسیحی آن است که مسئولیت هر یک از طرفین را در مقابل هم و خدا روشن نماید.

این زمینه های معمول گناه، و کوشش های گناه آلود پرهیز از نتایجی که بار می آورند، نشانه وضع پست و مطرودی است که انسان پیدا کرده است. او خدا را رد می کند، و در نتیجه با وجدان ناراحت بد بخت می شود، از خدا می گریزد، و علاوه بر همه خدا را مسئول گناه خود می نماید! و معمولاً مشاوران ابتدای کار با چنین شرایطی روبرو می گردند. شکی نیست مشاوره مسیحی خدمت دشواری است.

طرق خاص گناه و زمینه های مشترک آن

زیر بنای طرق خاص گناه همه اشخاص یکی است، و آنچه میان آنها وجه مشترکی دارد زمینه آنها می باشد. اما آنچه خدمت مشاوره را مشکل می سازد، بعد ثانوی گناه است که از شکل های مختلف زمینه های مشترک ساخته شده است. با وجود آنکه همه با گناه به دنیا می آیند، و مجموع گناهانی که مرتکب به آن می شوند یکی است، هر شخص سبک خاص گناه کردن خود را دارد. این سبک ها، ویژه خاص هر فردی

است؛ ولی زمینه همه آنها یکی است. کار مشاور این است که با در نظر داشتن این ویژگی های خاص، زمینه های مشترکی که موجود می باشد را بیابد. حال سؤال اینجا است که چگونه می تواند آن را انجام داد؟

این کار را با در نظر گرفتن دو مثال شروع می کنیم. آذر مشکل عمده اش سر درد است. و معلوم شده که عوارض آن جسمی است(8). سر درد های وی باعث تعویق افتادن بسیاری از کارهای روزانه او شده اند. مینا مشکل اسهال را دارد(9). در بعضی مواقع به این خاطر نمی تواند از منزل خارج شود و پزشکان نیز دلیل آن را جسمانی نام برده اند.

اثراتی که سرد درد و اسهال دارند کاملاً مختلف می باشند. اما با این وجود، آنچه باعث هر دو می شود ممکن است یکی باشد. در خصوص این دو مورد، با استفاده از فرم اطلاعات شخصی ایماندار و اطلاعاتی که از طریق پرس و جوی بدست آمد، نتیجه گرفته شده نشان داد که سرد درد شخص اول و اسهال شخص دوم هر دو پس از رویدادی که باعث اضطراب و پریشانی هر دو شده بود ایجاد می شدند. طریق سرپیچی/طفره/اجتناب ورزیدن از مسئولیت هر یک با دیگری فرق می کرد، ولی زمینه هر دو (سرپیچی/طفره/اجتناب ورزیدن) یکی بود. با تمرکز بر علت مسئله (از طریق بررسی برداشتی که آن دو از مسئله و رفتار دیگران داشتند - آنچه قبل از سردرد و اسهال ایجاد شده بود، و همچنین برآورد نتیجه ایجاد شده - یعنی سرپیچی از مسئولیت/موقعیت و دوری از مردم) مشاور توانست آن را کشف کند و مسئله مشترک هر یک را در ریشه از میان ببرد.

البته مشاور باید مواظب باشد شباهاتی که وجود ندارند را نیز ایجاد نکند. به سادگی می توان شباهاتی در مورد مشاوره امروز، و موردی که ماه گذشته با موفقیت به آن رسیدگی شد پیدا کرد. با دعا، و دادن اهمیت به وضع ناخوشایند ایماندار، توجه به خصوصیات شخصی او، ارزیابی مکرر اطلاعات بدست آمده، و هشاری دائم از خطر شباحت گناه یک ایماندار با ایماندار دیگر، مشاور خواهد توانست از چنین دامی در امان بماند. با وجود آنکه مشاور مسیحی قبول دارد که زمینه های مختلف گناه، هر یک به شکل های بی شماری خود را نشان می دهند، وجه تشابهی نیز در آنها موحود می باشد که می تواند بر آنها حساب کند.

در نتیجه مشاور مسیحی شروع به خواندن دوباره کلام خدا خواهد نمود تا تکرار مکرر زمینه های گناه که در آن مشاهده می کند را بدست آورد. فهرست گناهان(10)، همراه با ده فرمان خدا، اطلاعات کامل و روشن گناهان عموم را فراهم می سازند. علاوه بر این، مشاور پس از مدتی ملاحظه خواهد کرد که این شیوه های خاص افراد (ترکیب گناه هر شخص) شباحت خود را نیز دارند، چه در کلام و چه در زندگی امروزه. مشاور باید این ترکیب ها (تجربه های مشاوره خود) را ثبت کرده و فهرستی از مسائل و آیاتی مربوط به هر یک را برای خود فراهم سازد(11).

شیطان و همدستان او

برای آنکه مشاور مسیحی ماهیت جنگی که در آن پای نهاده را درک کند، لازم است اطلاعاتی که کلام خدا راجع به شیطان و لشکر او فراهم ساخته را در دست داشته باشد.

اولاً، او باید قبول کرده باشد (با وجود آنکه در ابتدا چنین نخواهد بود) که بعنوان سرباز مسیح او پیروز است. دشمن شکست خورده است. عیسی مسیح با فدای جان، رستائیز، و صعود بر تخت سلطنت و قدرت، شیطان را بطور کامل شکست داده است. وضع شیطان را پس از صلیب در این آیات مشاهده می کنیم:

1. او در بند است...

مرقس 3

27: بواقع هیچکس نمی‌تواند به خانهٔ مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت کند، مگر اینکه نخست آن مرد را ببندد. پس از آن می‌تواند خانه او را غارت کند.

لوقا 11

20: اما اگر من به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌رانم، یقین بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است.

و مکاشفه 20(12)

2. قدرت او محدود است...

دوم تسالونیکیان 2

6: شما می‌دانید که اکنون چه چیزی مانع است و سبب می‌شود که او تنها در زمان مناسب خود ظهور کند.

3. قدرتی بر ایمانداران ندارد...

عبرانیان 2

14: از آنجا که فرزندان از جسم و خون برخوردارند، او نیز در اینها سهیم شد تا با مرگ خود، صاحب قدرت مرگ یعنی ابلیس را به‌زیر کشد،

4. او خلع سلاح شده و شکست خورده است...

کولسیان 2

15: و ریاستها و قدرتها را خلع‌سلاح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به‌وسیلهٔ صلیب بر آنها پیروز شد.

مکاشفه 12

17: آنگاه اژدها به زن خشم برد و عزم آن کرد تا با دیگر فرزندان او بجنگد؛ یعنی با آنان که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند.

مرقس 3

27: بواقع هیچکس نمی‌تواند به خانهٔ مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت کند، مگر اینکه نخست آن مرد را ببندد. پس از آن می‌تواند خانه او را غارت کند.

5. او به زیر افتاده و به زیر افکنده شده است...

لوقا 10

18: به ایشان فرمود: شیطان را دیدم که همچون برق از آسمان فرومی‌افتاد.

مکاشفه 12

9: ازدهای بزرگ به‌زیر افکنده شد، همان مار کهن که ابلیس یا شیطان نام دارد و جمله جهان را به گمراهی می‌کشاند. هم او و هم فرشتگانش به زمین افکنده شدند.

6. ملکوت خدا جایگزین او شده است...

لوقا 11

20: اما اگر من به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌رانم، یقین بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است.

و دانیال فصل هفتم

7. در قرن اول فعالیت آتشی را داشت ولی آن موقوف شد...

مکاشفه 12

12: پس شادی کنید ای آسمانها و ای ساکنان آنها! اما ای بر تو ای زمین، و ای بر تو ای دریا، که ابلیس با خشم بسیار بر شما فرود آمده است، زیرا که می‌داند فرصت چندانی ندارد.»

8. او زیر پای مسیحیان اولیه خورد شد...

رومیان 16

20: خدای صلح و سلامت به‌زودی شیطان را زیر پاهای شما له خواهد کرد. فیض خداوند ما عیسی همراه شما باد.

9. او توانایی خود را بر ایمانداران از دست داد...

کولسیان 1

13: زیرا ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است،

10. بر او قضاوت شد...

یوحنا 16

11: و به لحاظ داوری، زیرا رئیس این جهان محکوم شده است.

11. دسترسی بر ایمانداران ندارد...

اول یوحنا 5

18: ما می‌دانیم که هر که از خدا زاده شده است، گناه نمی‌کند، بلکه آن «مولود خدا» او را حفظ می‌کند و دست آن شرور به او نمی‌رسد.

12. کار های او نابود شده است...

اول یوحنا 3

8: آن که گناه می‌کند از ابلیس است، زیرا ابلیس از همان آغاز گناه کرده و می‌کند. از همین رو پسر خدا ظهور کرد تا کار های ابلیس را باطل سازد.

13. از خود چیزی باقی مانده ندارد...

یوحنا 14

30: فرصت چندانی باقی نمانده که با شما سخن بگویم، زیرا رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد؛

14. وقتی در مقابل او ایستادگی بشود، مجبور است بگریزد...

یعقوب 4

7: پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت.

شکی نیست که شیطان در این دنیا هست، ولی وضع خوبی را ندارد. نوکران او نیز بیرون رانده شده اند، و زیر نفوذ و اختیار مسیحیان قرار داده شده اند (متی فصل ده تا دوازده؛ مرقس 1: 27، 6: 7؛ لوقا 9: 1، 10: 19؛ اول یوحنا 4: 4؛ یهوذا 6؛ مکاشفه 12: 9). در کل می بینیم که اطلاعات داده شده صحبت از شکست نهائی او و تلاش حیات بخش ایمانداران می کند. همچنین می بینیم که خدمت مشاور مسیحی امید و نتیجه زیادی را دارد، هر چه نشانه ظاهری آن بوده باشد. شیطان شکست خود را خورده، و ما باید آن پیروزی را مال خود کنیم. البته قدرتی که شیطان از خود نشان می دهد بسیار است: " تمامی دنیا در آن شرور لمیده است." (اول یوحنا 5: 19)، و هر وقت بخواهد "برای انجام خواست خود اسیر کرده است" (دوم تیموتاوس 2: 26). اما اینها مربوط به ایماندار نمی باشد. در نتیجه ایماندار می تواند با فیض خدا بر شریر چیره شود، و تشویق به آن نیز شده است:

رومیان 12

21: مغلوب بدی مشو، بلکه بدی را با نیکویی مغلوب ساز (13).

به دنبال اشتیاقی که امروزه در کشور های غربی به جانب فلسفه سِر و جادو/ طالع بینی (occult) ایجاد شده، مسیحیان را نیز به دامان خود گرفتار کرده، و آنان نیز دستخوش اضطراب و هیجان شده اند. زنی تعریف می کرد چطور دیوی را از طفل نوزاد خود خارج کرده است. او اطمینان داشت طفل او دیو زده شده بود چون بیش از اندازه گریه می کرد! در قدیم ایمانداران بخاطر شک و تردیدی که نسبت به نجات خود یا تصور بر آنکه مرتکب گناه کبیره شده اند به مشاوران مسیحی روی می آوردند، اما حال راجع به دیوزدگی خود نظر پردازی می کنند(14). البته منظور از چنین صحبت ها معمولاً بهانه گیری است، مانند "چطور می توانید انتظار داشته باشید طبق کلام خدا زندگی کنم اگر مسیحی واقعی نیستم" و یا "اگر مرتکب گناه کبیره شده ام، پس دیگر انتظار چیزی از من نداشته باشید، و بگذارید آنگونه که می خواهم زندگی کنم". دیوزدگی بهانه خوبی را برای ناتوانی در قبال مسئولیت های روحانی فراهم می کند. از این قبیل بهانه ها: "دیوی مرا هدایت کرد تا آن عمل را انجام دهم" و "دیوی دست مرا گرفت و رُل اتوموبیل را به چپ کشید"، نه تنها بهانه ای برای فرار از مسئولیت و آرامش وجدان را فراهم می سازد، بلکه خود محوری و درون کاوی را تشویق می نمایند. افراط در منجلا ب خود بینی و خود کامی ممکن است در خصوص موردی که با شک، ترس، و بهانه مناسب آغاز شود، کم و بیش تبدیل به حقیقت نیز در آید. در مدت کوتاه می تواند تبدیل به موضوعی بگردد که ایماندار زندگیش را دور آن ساخته است(15). مشاوران مسیحی باید به یاد داشت باشند جنگ افزار ما جسمانی نیستند، بلکه عظمت خدا است که از طریق کلامش و روح القدسی که در ما است دژ ها را ویران می کند:

دوم قرن تیان 10

5: "ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می کنیم و هر اندیشه ای را به اطاعت از مسیح اسیر می سازیم."

در نتیجه ابزار کاری که خدا به مشاوران مسیحی داده کفاف بشارت دادن (آنچه شیطان ربوده را به اسارت بردن) و تعلیم و تربیت (تنبیه آسرائی که از اطاعت سرپیچی می کنند) را دارد. هیچ کم و کسری در آن نیست. دشمن ممکن است بسیار قوی باشد، ولی روح القدس که یار و همکار مشاور مسیحی می باشد او را قویتر کرده است.

احساسات و انجام خواست خدا

در دنباله بحث دو طریق مختلف زندگی در این دنیا(16)، با دو گرایش و دو انگیزه که همراهشان می باشد، و رابطه ای که میان احساس و انجام خواست خدا موجود است می رسیم. من در این مورد به قدر کافی راجع به آن در کتابم Competent to Counsel (این کتاب تا بحال ترجمه نشده) توضیح داده ام و در اینجا تکرار نخواهم کرد و تنها با مثالی این موضوع را برای خوانندگان این قسمت روشن خواهم کرد. از نوشته های کشیش ایکباد اسپنسر Ichabod Spencer راجع به موارد مختلفی که در جلسات مشاوره با آن روبرو شده بود، یک نمونه را انتخاب کرده ام چون بخشی موضوع "احساس/ انجام کار" را افشا می

نماید. البته این نویسنده سال های بسیاری است که فوت کرده، ولی برداشت او کاملاً صحیح می باشد. آنچه بدست آمده این است:

1. احساسات مجموعاً غیر ارادی می باشند (احساس دلتان در دست خودتان نیست).
2. دستور و فرمانی در کتاب مقدس در خصوص احساس وجود ندارد ("کتاب مقدس هیچ جا نگفته که باید احساس کنید، بلکه گفته توبه کنید و ایمان آورید").
3. احساسات در دنباله رفتار (انجام کار) پدید می آید ("او احساس کرد پدرش او را در آغوش خود گرفته است"; "من این حقیقت را درک کرده ام که هر وقت شخصی روی به خدا آورده باشد، احساس او نسبت به همه چیز چند برابر گشته است") (17).

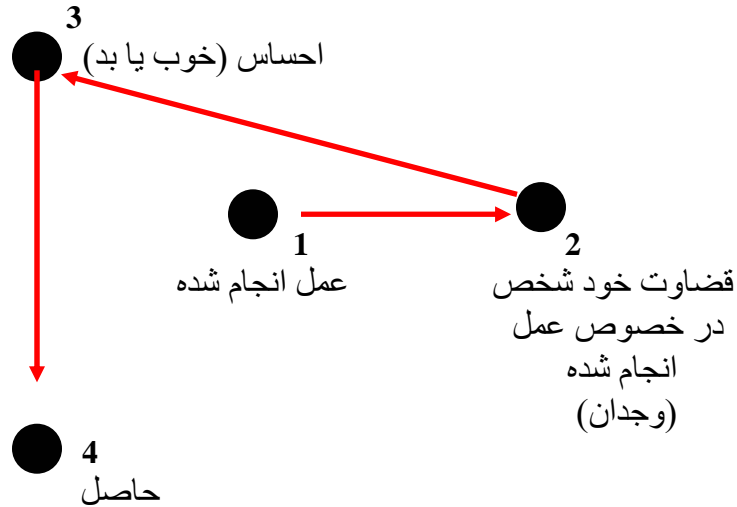
جوان احساساتی

در طول شش ماه متوالی، جوانی پی در پی به دفتر من رجوع می کرد و راجع به افکار و عقایدش راجع به ادیان و عیسی مسیح با من به گفتگو می کرد. ابتدا فکر می کردم که جوینده راه خداست، ولی بعد رفتار او شکل نگران و مضطراب را بخود گرفت. او اعتراض می کرد که احساسی نسبت به نجاتش و یا عیسی مسیح ندارد و در نتیجه برایش مشکل بود که این دو را بپذیرد. من او را یاد آور می شدم که کلام خدا نگفته که نسبت به نجات و یا عیسی مسیح احساس داشته باشیم، بلکه تنها آنها را قبول کنیم. اما او زیر بار نمی رفت و همه روزه به اعتراض خود ادامه می داد. من نتیجه گرفته بودم که این اعتراض او نشانه این بود که نمیخواهد دنیا را از دست بدهد و بهانه تراشی می کرد. نهایتاً مجبور شدم او را به اتحام گناه سرزنش کرده و از دفترم اخراج کنم.

نتیجه آن شد که چند روز بعد، او را در خیابان دیدم و بمن گفت که رفتار سرسختانه من باعث شده بود که به خود آمده و متوجه بهانه ای که گرفته بود بشود. وقتی خود را رها کرد، آنوقت متوجه نجاتی که یافته بود شد. از او پرسیدم که آیا در حال حاضر احساس به نجات و عیسی مسیح داری، و او تصدیق کرد و از نجاتی که بدست آورده بود بسیار خوشحال بود.

نتیجه گرفتم که گناه کاران احساس نکردن خود را بهانه برای اطاعت نکردن از فرامین خدا می نمایند. ولی وقتی اطاعت را بجا می آورند، احساس نیز به آنها اضافه می گردد.

اسپنسر برداشت صحیحی را داشت. احساساتی که بر اساس خدا است، تنها پس از اطاعت و اجرای احکام او بدست می آیند، و نه قبل از آن. انسان وقتی حقیقتاً احساس اندوه، غم، شرم، ترس، و جرم می کند که حقیقتاً پشیمان و توبه کار است. ولی گناه کاران همیشه موضوع را عوض می کنند، و می گویند باید احساس به انجام کار را داشته باشم تا آنرا حقیقتاً اجرا نمایم. اما دستور کلام غیر از این است؛ باید اطاعت کرد و در آن اطاعت ماند، تا حقیقت به معرض اجرا گذارده شود. یک دانش آموز هنگامی احساس اعتماد و اطمینان به حضور در جلسه امتحان را بدست می آورد که بداند برای آن آماده شده است. آنکه روزش را بار آور و پر محصول کرده، در انتهای روز خود را خسته کرده ولی همراه با احساس رضایت از خود (جامعه 5: 12). اما آنکه روزش را در تنبلی و نگرانی گذرانده، خسته شده ولی ناراضی. او لازم دارد آنچه رضایت را حاصل می کند را انجام رساند. هر وقت مینا در کارهای مدرسه تقلب می کرد چنان احساس تقصیر و جرم به او دست می داد که حالش بهم می خورد. چنین جریانی را اینگونه می توان ترسیم کرد:



آیا احساس اهمیت دارد؟

دلیل آنکه مشاوران مسیحی تأکید و تمرکز بر اطاعت از خدا می کنند این نیست که به احساسات ایمانداران بی توجهند، خصوصاً که می دانند بعضی مواقع اطاعت از فرمان خدا نیاز به تحمل درد و رنج را نیز دارد. دلیل آن است که خدا اطاعت را لازم دانسته و تنها از چنین طریقی است که احساس درست و صحیح صلح و آرامش و نشاط پایدار بدست ایماندار می آید(19). نتیجتاً آنانی که فکر می کنند مشاوران مسیحی نسبت به احساسات مردم بی تفاوت و بی اعتنا هستند چون تمرکز بر آن نمی کنند، برداشت صحیحی را ندارند. در واقع خلاف آن حقیقت دارد. تمرکز بر احساسات نمی کنند چون اهمیت به حال و احوال مردم می دهند. این حقیقت را بدست آورده اند که اگر تمرکز بر افکار و رفتار ایماندار نمایند، احساسات صحیح نیز در دنبال آن ایجاد خواهند شد. در واقع از آنجائی که احساسات را نمی توان از طریق دیگری تغییر دائمی داد (مگر با جراحی)، تمرکزشان را بر زندگی جدیدی که شامل احساسات جدید می باشد می گذارند(20).

مسئولیت و گناه

ایمانداران معمولاً برایشان مشکل است گناه را بعنوان ریشه مسئله ای که دارند قبول کنند. چنین موردی خصوصاً در دورانی که مردم اکثراً با نظریه Freud آشنائی دارند، بیشتر صدق می کند. نظریه Rogerian حکم کرده که احساس اشخاص را در صدر همه چیز قرار داد، و نظریه Freud حکم کرده که انسان اصولاً تقصیر کار نیست و تقصیر را بر دیگران نهادن مشروع است. و تازگی نظریه Skinner اساس مسئولیت شخص را انکار نموده است. نتیجتاً، اگر در خصوص رفتار های معمول، مشکل است مردم مسئولیت را بخود بگیرند، در خصوص موارد خاص بسیار مشکل تر خواهد بود.

مشاور مسیحی باید در خصوص قبول کردن مسئولیت، بر ایماندارا اصرار و سماجت بخرج دهد. در صورتی که بخواهیم ابعاد این مسئله را فاش کنیم، به دو مورد پر از احساس دیوانگی موقت و ترکیب آموزش و تربیت نادرست در طفولیت توجه کنید.

دیوانگی موقت

آیا دیوانگی موقت حقیقتاً وجود دارد؟ آیا وقتی شخصی از خود بی خود می شود، دیگر مسئولیت نسبت به رفتار خود را از دست می دهد؟ عوامل روانی می توانند دیوانگی موقت را ایجاد کنند. انسان می تواند از طریق ضربه مغزی، واکنش سمی نسبت به دارو، و یا عوامل دیگری دستخوش دیوانگی موقت بگردد. بچه ای بخاطر عکس العملی نسبت به داروی سرفه مدت دو روز دچار اختلال احساسات گردید. نتیجتاً امکان دارد که ایمانداری به دلیل دیوانگی موقت توانائی کنترل رفتارش را از دست داده و مسئولیت به آن را نیز از دست بدهد.

اما عموماً آنچه معمولاً دیوانگی موقت نام برده می شود (که منظور از دست دادن کنترل خود است) وضع دیگری از این را دارد و مشکل می توان تشخیص داد که شخص مسئولیت دارد یا ندارد. آیا کسی که بخاطر از دست دادن کنترل خود، از روی خشم جنون آمیز مرتکب قتل می گردد را می توان مجرم شناخت؟

شاید مثالی کمک کند جواب را بدست آوریم. شخص مکانیکی را در نظر بگیرید که سالها است دستمال های روغنی استفاده شده را داخل بشکه ای درون کارگاه تعویض روغن موتور انداخته است. او با وجود آنکه می داند این کار ممکن است تبدیل به آتش سوزی بشود، به آن ادامه می دهد، تا زمانی که جرعه داخل بشکه دستمالهای روغنی می شود و آتش با شدتی خارج از کنترل او کارگاه را از میان می برد. سؤال اینجا است که آیا می توان او را مسئول خسارات دانست؟ آیا کسی جداً می تواند نظرش این باشد که چون توانائی کنترل آتش را نداشت، نباید مسئولیت آنرا بعهده بگیرد؟ البته که نه؟ واضح است که مسئولیت با اوست. طول مدت زیادی زمینه آتش سوزی را فراهم کرده و مسئول آن خود اوست. به عبارت کتاب مقدس، او نهایتاً آنچه کاشته بود را درو کرد. و به همان گونه، کسانی که مکرراً وقایع زندگی را بطریق گناه آلودی رسیدگی می کنند، بشکه را پر از دستمال های روغنی می کنند، و رزوی که آتش بر پا می گردد نمی توانند مسئولیت خود را انکار کنند (حتی زمانی که آتش بقدری باشد که هیچکس نتواند آنرا خاموش کند). دیوانگی موقت (به گونه غیر جسمانی) را نمی توان از علت های آن سوا نمود، چون همه از گناه سرچشمه می گیرند.

عدم شناخت و گماشتن مسئولیت، امید را نیز از میان بر می دارد. و برای مشاور مسیحی امید تنها زمینه ای را برای ادامه مشاوره ایجاد می سازد (21). وقتی آتش خاموش شد و اوضاع مجدداً تحت کنترل، شخص مسئول باید با نتیجه اعمالش روبرو شود، توبه کند، و خسارات وارده را جبران نماید. سپس با فیض خدا خواهد توانست بیاموزد چگونه از دستمال های روغنی خلاص شود.

تأثیر آموزش دوران کودکی

ممکن است شخصی بپرسد "چگونه می توانید بچه چهار ساله ای را مسئول طریق زندگی که از خانواده خود آموخته بدارید؟". بطور مثال، آیا آزار شدید طفلی از جانب والدینش او را در زندگی نابرابر نمی کند؟ آیا بد رفتاری داعم با کودک او را در بزرگ سالگی غیر عادی نمی سازد؟ با وجود آن که مسئول دانستن بچه ها موضوعی است که باعث ایجاد مخالفت و تحریک احساسات زیادی می شود، باید گفت که کلام خدا بچه ها را نیز مسئول گناهانشان می داند.

افسیان 2

3: "ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم، و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به‌جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران، بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم."

رومیان 3

23: "زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند."

اندازه ای که خدا اطفال را مسئول گناهان خود می‌داند را شاید نتوان شناخت، ولی می‌توان اطمینان داشت که خدا آنها را مسئول می‌دارد. داود می‌گوید:

مزمور 58

3: "شریران از رحم منحرفند، و از بطن مادر، گمراه و دروغگو!

5: "و به آواز افسون‌گران اعتنا نکند، هر چند ماهرانه افسون کنند!"

شکی نیست که بد رفتاری نسبت به بچه‌ها کار صحیحی نیست. گناه گناه است، چه شخص گناه کار بچه سال باشد یا نباشد. و مسئولیت آن نیز با هر یک از آنها است، چه بچه سال و چه بزرگ سال. و در نتیجه برداشتی که می‌توان داشت این است که خدا انتظار رفتار عادلانه و نیک را از اطفال دارد، همانگونه که از بزرگسالان دارد. البته بچه‌ای که نجات از گناه را دریافت نکرده نخواهد توانست آنگونه رفتار کند، و مسئولیتش همان اندازه است. و وقتی بزرگ می‌شود، مسئولیتش بیشتر می‌شود، همان اندازه که امکانات جوابگویی بیشتری را بدست می‌آورد (معمولاً طفل سه ساله رفتارش با طفل سه ماهه فرق می‌کند). و ناتوانی استفاده نیکو از امکانات زندگی (رفتار و گفتار) نیز مسئولیتش را نسبت به گناه بیشتر می‌کند. وقتی امکانات برایش بیشتر می‌شوند، نه تنها امکان اطاعت از خدا بیشتر می‌شود بلکه امکانات عکس العمل (رفتار) گناه آلود نیز بیشتر می‌شود. نتیجتاً در هر زمان از دوران زندگی، بچه مسئول آنچه توانائی انجام آن را دارد می‌باشد (یعنی او مسئول رفتار بچه‌بی‌گناهی است در همان سن و سال، در صورتی که گناه وارد انسان نشده بود). و البته می‌توان انتظار داشت که در همه مراحل زندگی بچه نجات نیافته شکست خواهد خورد. و این شکست او نیز گناه اوست.

علاوه بر این، وقتی بچه بزرگ می‌شود و مسئولیت او در برابر زندگیش بیشتر می‌شود، و مسئولیت والدین، قیّم، و یا نگهبانان او کمتر می‌شود، مسئولیت او حتی تا جایی که رفتارهایش را برآورد کرده و تغییر دهد نیز می‌شود.

مسیحیان استدلال روانشناسان و روان‌کاوان مبنی بر آنکه آنچه بر دوران طفولیت شخص پیش می‌آید شکل آینده او را بوجود می‌آورد قبول نمی‌کنند (22). در حالی که کلام خدا اهمیت عادت و تأثیری که بر زندگی دارد را تصدیق کرده و ایجاد تغییراتی که خدا در انسان خواسته را نیز مشکل اعلام نموده است، با این وجود اطمینانی را نیز اعلام می‌کند که در هر دوره از زندگی، و صرف نظر از هر چه در قدیم بر سر او آمده، از طریق کلام خدا و روح القدس تغییرات اساسی در زندگی ایمانداران به مسیح موجود می‌باشد. در عیسی مسیح امید زیادی هست. در نتیجه وقتی بچه‌ای مسیح را می‌پذیرد، باید به او آموزش داد اکثر آنچه قبلاً آموخته بود را رد کند و لزوم تغییر زندگی خود را بپذیرد. راه‌های گناه آلود قدیم باید جایشان را به راه‌های تازه خدا بدهند، و آن نیاز به پذیرش آنها دارد.

والدین عموماً سعی می‌کنند از آزار و آسیب به فرزندان پیش‌گیری کنند و البته شکل دادن به زندگی که در آینده نیاز کمتری به تغییر و تحول دارد بد نیست، اما به هیچ وجه جای حیات جدید و نجات را نخواهد گرفت. فرزندان همه در گناه به دنیا می‌آیند و در دنیائی پر از گناه زندگی می‌کنند، و تنها ایمان به

عیسی مسیح و بدست آوردن حیات جدید است که امکان تغییرات عظیم زندگی را ایجاد می کند. و اینجا است که نیاز به خدمت مشاور مسیحی به میان می آید. کار عمده مشاور مسیحی قانع کردن فرزند و والدین او است که تغییرات اساسی که لازم است ایجاد شوند امکان پذیرند. آنچه در قدیم راه زندگی بود و به آن عادت نیز شده بود، ممکن است تغییر یابد. در فصل بعد این امر مهم را رسیدگی خواهیم کرد.

فهرست زیر نویس های فصل چهاردهم

- (1) البته نباید نادیده گرفت که خدا با قدرت عظیم خود توانائی استفاده از بی ایمانان را نیز دارد و "خشم انسان تو را حمد خواهد گفت" (مزمور 76: 10). اما، ما که مسیحیان ایماندار هستیم باید برای کمک به جانب مشاوران مسیحی بیائیم و خدا را مورد تجربه قرار ندهیم (غلاطیان 6: 1).
- (2) این دو نوع زندگی کاملاً مخالف یک دیگرند و انسان مجبور است یکی را انتخاب کند. در طول روز، زندگی هر شخصی شامل انتخاب میان این دو است. این دو نوع زندگی شامل الگوهای هوس یا محبت است. این دو، انگیزه و جهت خود، و یا خدا را دارند. دوارباب را اطاعت می کنند: خدا یا شیطان. مسئله و مشکلات زندگی را به دو طریق مختلف حل می کنند: یکی از فرار و سرپوش گذاری و دروغ و شانه خالی کردن استفاده می کند، و دیگری روبرو شدن و اعتراف و راست گوئی و مسئولیت را بعهده گرفتن. هر یک نتیجه خود را ایجاد می کنند: اسارت، هرج و مرج زندگی و زیان ابدی، یا آزادی که در سازمان و برنامه دهی موجود است و نشاط ابدی.
- (3) "عقاید شخص، عامل عمده مشخص کردن موقعیت روانی او نیستند، بلکه تأثیر و نتایجی است که حاصل از آن می شود" (ترجمه شده از کتاب The Encyclopedia of Human Behavior صفحه 39). زن و شوهران را تشویق می کنند راجع به احساسی که نسبت به یکدیگر دارند گفتگو کنند. البته لازم به توضیح است که خدا مخالف احساسات خوب نیست. اتفاقاً بعکس؛ در دست راست او لذت ها است تا ابدالابد (مزمور 16: 11). اما توجه کنید که مزمور می گوید لذت های خدا (1) از او سرچشمه می گیرد، و (2) ابدی است. اختلاف در اینجا است که لذت های دنیا در این دو قسمت شکست خورده اند. منشأ لذت های حقیقی همراه اساس و طریق بدست آوردن آنها از آنانی که عیسی را نمی شناسند بدور است. فلسفه خوش پرستی و تمتع از لذت های زودگذر دنیا را باید رد کرد.
- (4) Haim Ginott هیچ معیار مطلق را برای تصمیم گرفتن ارائه نمی کند. البته او با زیرکی انسانیت طفل را بالا برده و احترام به او را لازم داشته است، چیزی که کلام خدا نیز اشاره به آن کرده است. ولی قافل از محتوای کلام مبنی بر دادن اقتدار و حاکمیت بر این دنیا، در اساس کار که فرمان و اجرای می باشد، عاجز می ماند.
- (5) "راهنمای زندگی بر طبق اولویت ها" را می توانید در صفحه تکالیف www.moshaver.info جویا شوید.
- (6) اشتباهی که بعضی مشاوران می کنند این است که در این خصوص می گویند، "شما زندگی را سخت می گیرید". ولی چگونه می توان موردی را که باعث افسردگی و ناامیدی و اتلاف زندگی بشر می باشد را آسان گرفت. جواب ما مسیحیان این است که زندگی نیکو همیشه با باز شدن پیچ و خم های زندگی است و امکان آن را می دهد که اشخاص بدون نگرانی و درد سر آن زندگی خوش و دلپذیری که خدا در نظر داشته را بدست آورند.
- (7) با این وجود، همان عنوان کردن چنین مطالبی باعث کمک به ایماندار می گردد. وضع او خوب نیست، اما بدتر از کسانی که با فیض خدا بخشش خدا و زندگی نوینی را دریافت کرده اند هست. مواقعی پیش می آید که لازم به یادآوری است "بسیاری بوده اند که از پل خجالت عبور کرده گناه مرتکب شده را از میان برداشته اند. بسیاری بوده اند که گناه کرده و با اجرای خواست خدا شکست خود را تبدیل به پیروزی کرده اند".
- (8) سر درد های دائمی، خصوصاً آنانی که وقوع و درجات آن رو به ازدیاد دارند، ممکن است نشانه وجود تومور مغزی بوده باشند، و باید به معاینه پزشکی نیاز داشته باشند. مشاوران مسیحی باید همیشه امکان وجود اختلالات جسمانی را بدهند و از اطمینان یافتن از زمینه های پزشکی کوتاهی ننمایند. سردرد

های عصبی ممکن است به شکل درد بالای سر ایجاد شوند، و از گرفتگی عضلات پشت گردن شناسائی می شوند "Headache Hunters", William Barry Furlong. توجه داشته باشید که "تنها دو درصد از سردرد هائی که درجه و وقوع مکررشان رو به ازدیاد است، زمینه جسمانی دارند (دکتر دیاموند، رئیس سازمان مطالعات سردرد آمریکا). بعضی سردرد ها از جانب مواد غذایی و یا ویروس سرچشمه دارند:

(Steve Maurata, "New Help for the Headache That Won't Go Away")

(9) اسهال غالباً در دنباله احساسات ناخوشایند ایجاد می گردد.

(10) خروج 20؛ غلاطیان 5: 19 تا 21؛ اول قرنتیان 6: 9 و 10؛ مکاشفه 21: 8؛ رومیان 13: 13؛ مرقوس 7: 21 تا 23؛ اول تیموتاوس 4: 1 تا 5؛ دوم تیموتاوس 3: 1 تا 7.

(11) به نمونه ای که در مرجع شماره دو فراهم شده رجوع نمائید.

(12) به کتاب من The Time is at Hand که در رابطه با این فصل نوشته ام رجوع نمائید.

(این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)

(13) به کتاب من "چگونه بر شرارت غلبه کنیم"، که در رابطه با این آیه نوشته شده رجوع نمائید.

(این کتاب تا به زبان فارسی ترجمه شده است)

(14) در صفحات 119 و 120 کتاب (The Big Umbrella)، بیشتر راجع به این موضوع صحبت کرده ام.

(این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)

(15) بمنظور مشاوره ایماندارانی که دستخوش اینگونه گناهان شده اند، به فصل 37 کتاب من (Counseling Those Who Fear That They Have Committed the Unpardonable Sin)، رجوع نمائید

(این کتاب تا بحال به زبان فارسی ترجمه نشده است)

(16) این تضاد، عموماً در آیات کلام خدا دیده می شود ("در تنگ و باریک" متی 7: 13)؛ "مصالحه داده شده" (کولسیان 1: 21). به همین خاطر است که مشاوره مسیحی "از خود زدودن" و "بخود افزودن" را دنبال می کند (افسیان 4).

(17) یک ایماندار نباید در انتظار ایجاد احساس موافق باشد تا خواست کلام خدا را انجام دهد. او باید همان وقتی که در دل خود متوجه لزوم انجام کاری شد (خصوصاً آنچه مربوط به کلام خدا می باشد)، آنرا انجام دهد، چه احساسش موافق و یا مخالف با آن باشد. معمولاً انجام خواست خدا منجر به احساس درست و صحیح نیز می گردد (امثال 15: 30 و 17: 22).

(18) A Pastors Sketches نوشته ایکباد اسپنسر (Ichebod Spencer)، انتشار 1861 میلادی.

(19) مسیح است که صلح و نشاط را بوجود می آورد (یوحنا 14: 27؛ 15: 11). اگر انسان گناه کار عمر جاودان را در حیط این دنیا و دیگری قبول کرد، باید "نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد" (متی 6: 33).

(20) درد احساسی واقعی است. ولی اگر تنها به آن تمرکز نمود، بیشتر خواهد شد. اگر به قلب خود فکر کنیم امکان دارد که تپش ایجاد گردد. اگر به نقطه از بدن تمرکز کنیم امکان دارد درد را در آن احساس کنیم. معمولاً ایماندارانی که تمرکزشان بر روی دردی است که در خود دارند، از دیگران سواستفاده می کنند. اگر درد چنین پاداش هائی را به ارمغان می آورد (بدست آوردن آنچه می خواهید)، امکان دارد درد بیشتر نیز بگردد.

(21) امید به تغییر تنها زمانی بوجود می آید که روحیه قبول کردن مسئولیت نیز وجود داشته باشد. خشم جنون آمیز را می توان مهار کرد (بعداً راجع به طریق حل چنین مسئله ای صحبت خواهیم کرد).

(22) و نه تنفر و انزجار نسبت به والدین را تشویق می کنند. والدین مسئول رفتار خودشان هستند، و فرزندان مسئول رفتار خودشان. هیچ یک نمی توانند دیگری را مسئول رفتارشان نمایند. چون هر یک مسئول رفتار خود می باشند، گسیختگی روابط میان اطفال و والدین پرورش نمی یابد.